



رمان رئالیستی چه اهمیتی دارد؟

وقتی جهان چیزی کم داشته باشد



← غلامحسین ساعدی سخنرانی معروفی دارد که با عنوان هنرمند و شبه هنرمند شناخته می شود. او در این سخنرانی که در شب های گوته ایراد شده چندین تفاوت بین هنرمند و شبه هنرمند را بیان می کند. ظاهراً ساعدی تعبیر هنرمند و شبه هنرمند را از اصطلاحاتی که آن روزها درباره وباباب شده گرفته است؛ بحث و جدل بوده است سر وبا و شبه وبا، مثل حالا که هنوز بعد از گذشت یک سال و نیم از آغاز شیوع کووید ۱۹، بحث و جدل است سر کرونا و شبه کرونا. بودن در این وضعیت توفیق اجباری به وجود آورده تایاد شرایطی کنیم که در آن ساعدی درباره هنرمند و شبه هنرمند حرف زده است. چه فرصتی بهتر از اینکه به تأسی از او در شرایطی که انگار شرایط آخر زمانی است، اما بشر به شیوه خودش کاری کرده که آخر زمانی نباشد یا حداقل فکر کنیم که آخر زمانی نیست، درباره رئالیسم و شبه رئالیسم حرف بزنیم.

رمان ایرانی به نسبت قبل از رئالیسم فاصله گرفته است؛ این فرض اصلی این نوشته است. قاعدتاً باید اول این فرض را ثابت کرد و بعد درباره این حرف زد که چرا فاصله گرفتن از رئالیسم می تواند مهم باشد؟ چه اهمیتی دارد که به نسبت قبل رمان های رئالیستی کمتری نوشته می شود؟ و بعد این حرف ها هم احیاناً باید به دلایل افول رئالیسم پرداخت. عنوان نوشته نشان می دهد که ورای پرداختن به آنچه به صورت فرمی نوشته رئالیستی به حساب می آید، به دنبال پدید آوردن فهم دقیق تر و درست تر هم از رئالیسم هستیم. در واقع، این کافی نیست که رمانی نوشته شود که در دسته رمان های رئالیستی قرار می گیرد، در حالی که نه تنها چیز زیادی از واقعیت به ما نمی گوید که گمراه مان هم می کند. چنین رمانی رمان شبه رئالیستی است که مثل شبه هنرمند خطرناک است؛ تا بخواهید از این رمان ها توی کتابفروشی ها هست.

افول رئالیسم

افول رئالیسم در ادبیات ایران را می توان با یک سنجه ساده مشخص کرد. مدت ها است رمان هایی مثل رازهای سرزمین من (رضا براهنی)، همسایه ها (احمد محمود)، مدار صفر درجه (احمد محمود) و حتی نوشته هایی مثل سووشون (سیمین دانشور)، جزیره سرگردانی (سیمین دانشور) و ساریان سرگردان (سیمین دانشور) نوشته نشده است. ممکن است عنوان شود اساساً قرار نیست چنین نوشته هایی تکرار شوند. بحث سر تکرار این نوشته ها نیست، بلکه سر رویکردی است که رمان نویسی به جهان و زیستگاه خود دارد. نوشتن رمانی خوب فقط با تجربه فرم ها و قالب های نو ممکن نیست، بلکه با اعتلای قالب های آزمایش شده و به روز کردن آنها هم شدنی است.

رمان رئالیستی چه اهمیتی دارد؟

اصلاً چرا باید رمان رئالیستی نوشته شود و حالا که نوشته نمی شود چه اتفاق وحشتناکی افتاده است؟ اگر بناست رمان بازتاب واقعیتی باشد که آن را با پوست و گوشت لمس می کنیم پس روزنامه نگاران، تاریخ نویس ها و... چه کاره هستند؟ سؤال آخری یک سؤال قدیمی است و موافقان و مخالفان رئالیسم سال ها سر آن بحث کرده اند، اما سؤال اولی سؤالی بنیادین است که هر چند آن هم سؤال تازه ای نیست، اما جواب به آن رویکرد کلی درباره ادبیات و رمان را نشان می دهد.

رمان قالبی مدرن است و اگر باور داشته باشیم که قالب ها به تأسی از تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به وجود می آیند و مورد استقبال قرار می گیرند، رمان هم قرار است به عنوان مولود مدرنیته جزئی لاینفک از جهان مدرن باشد، آنقدر که نبودنش فاجعه به بار بیاورد. نبودن رمان به این دلیل فاجعه بار است که در غیاب آن یک دستگاه فکری و منطقی غایب است. منطق رمان، منطق نگاه غیر جزئی به همه چیز اعم از رفتارهای خوب و بد و تحولات مثبت و منفی است که اگر نباشد یا با رویکردهای دیگر جایگزین شود، جهان چیزی کم دارد. ما اکنون و در میانه بحران های زیست محیطی، اقتصادی، بهداشتی و... دقیقاً درک می کنیم که وقتی جهان چیزی کم داشته باشد، چه فجایی رخ می دهد؛ در غیاب یک چیز ضروری دومی نویی از اتفاقات بد می افتد که خود را در واپسگرایی، جنگ، کشتار، سرکوب، فقر و بیکاری نشان می دهد.

با همه این تفصیل هنوز این سؤال دقیقاً جواب داده نشده که چرا رئالیسم؟ همان غیاب یک ضرورت را که در کلیت بیان شد، در جزء هم مورد مذاقه قرار دهید. رمان بدون رئالیسم از یک غیاب فاجعه بار رنج می برد، چرا که نمی تواند رسالت خود را که همانا ترویج و نهادینه کردن رویکرد غیر جزئی به جهان است به خوبی پیاده کند. همه چیز از جمله روزمره ها، اتفاقاتی که دور و برمان می افتند، آدم هایی که هر روز می بینیم، سیاستمدارانی که انتخاب می شوند یا نمی شوند، اما به هر حال بر ما حکومت می کنند و... باید از فیلتر رویکرد غیر جزئی رمان رد شوند، تا فهم دقیق تری از جهانی که در آن زندگی می کنیم، به دست آوریم.

ایمازدگی در رمان فارسی

در شعرها و نوشته های فارسی تا دلتان بخواهد ایما، اشاره، استعاره و پوشیده گویی هست. اینکه این خصیصه بعد از گذشت سده های متمادی نه تنها کمرنگ نشده که هر بار به گونه ای جدید بازتولید شده و در دهه های اخیر هم در رمان فارسی اوج گرفته، شاید نشان دهنده این است که در اوضاع سیاسی و البته فرهنگی همچنان بر پاشنه قبل می چرخد؛ شاید حتی شرایط بدتر هم شده که نمی توان به ایما و اشاره سخن گفت به این امید که من که سربسته حرف زدم. حرف سر بسته هم کشف رمز می شود و گوینده اش مورد بازخواست قرار می گیرد. در چنین شرایطی شبه رئالیسم نشو و نما می یابد. شبه رئالیسم چیست؟ اگر رسالت ادبیات رئالیستی را بازآفرینی واقعیت قلمداد کنیم، شبه رئالیسم خیز برمی دارد تا به این کار بپردازد، اما برعکس گمراه کننده است. یک زن و مرد را به عنوان شخصیت های داستانی در نظر بگیرید که در زمانه ای پر آشوب زندگی می کنند. وقتی رمان نویس جای اشاره به آشوب زمانه مدام به زندگی شخصی آن افراد می پردازد و دغدغه ها، حرف ها و رفتارهای آنها را تقلیل به زیست فردی می دهد، به عمد یا سهواً از رئالیسم فاصله گرفته است. گفت و گویی که زن و مرد با هم دارند، حرف هایی که آنها با مغازه دار و راننده تاکسی می زنند، رفتاری که با همکاران خود دارند و... همگی سوبه های رئالیستی دارند، اما فقط قسمتی از واقعیت را نشان می دهند. وقتی داخل داستان رئالیستی نشان داده می شود که در یک محیط کاری همه دارند زیر آب همدیگر را می زنند یا مثلاً زن و مرد دنبال خیانت یا کلاه گذاشتن سر همدیگر هستند و... اگر این رفتارها را به عنوان ویژگی های فردی تصویر کنیم و دلایل جامعه شناختی آن را نگوئیم، در دام شبه رئالیسم افتاده ایم. شبه رئالیسم مثل شبه هنرمند، شبه وبا و شبه کرونا آدرس غلط است و قرار گرفتن در جای اشتباه، ما را از کنش درست و مؤثر منحرف می کند.